



سعیده کشاورزی / شاعر

مردم هر سرزمینی روایی برای حال و آینده خود دارند؛ در این صفحه بر آنیم تا ویژگی‌های رویای مردم ایران را بشناسیم. این بار سعیده کشاورزی در مورد مصائب عدم وجود توافقی جمعی بر سر یک رویای مشترک نوشته. چیزی که ممکن است آینده ما را مخدوش کند.

روایای ایرانی



توافق جمعی بر سر یک رؤیا توافق بر سر یک «آینده» و یک «فردا»ست

نبرد خُرده-رؤیاها



از مجموعه عکس «منطقه قرمز» اثر جلال سپهر

رؤیا؛ پیشی گرفتن تمنا از امکان است. آنجا که ما سراسر باخته‌ایم، رؤیا، بیرون واقعیت ایستاده و هنوز برنده است. رؤیاها نقاط اوج‌اند. نقاطی که از امکانات موجود در لحظه حال بیرون زده‌اند و سهم بزرگی از حال و آینده را در تخیل ما تسخیر کرده‌اند. رؤیاپردازی را البته می‌توان در سپهر روانشناختی به مثابه مکانیسمی دفاعی تعریف کرد که از ما می‌خواهد وضع موجود را فراموش کنیم و به وضع ناموجود چنان بیندیشیم که گویی در دسترس‌ترین امکان برای «شدن» در برهوت تباهی هاست. اگر بپرسیم اهمیت رؤیاها در چیست باید چنین گفت: رؤیا، ناممکن را در دسترس می‌گذارد و از همین روست که همواره از یکسو پیوندی رهایی‌بخش با مفهوم «امید» و از سوی دیگر با مفهوم «خواست یا اراده» دارد. ما آینده را در رؤیا هدف‌گذاری می‌کنیم، چرا که رؤیاها حاوی نوعی «امیدواری»‌اند و سهمی از فردا را در خودشان دارند. با این حال تخیل کردن، خیالبافی و رؤیاپردازی را نیز باید آموخت تا بتوان از دل خیالبافی‌های کودکانه، رؤیایی بالغ و صیقل خورده را بیرون کشید. از یکسو امکان یادگیری و از سوی دیگر امکان رؤیاپردازی خلاق، ما را در ترسیم رؤیا/هدفی والاتر ورزیده می‌کند. او که رؤیای والاتر و باشکوه‌تری دارد، از خود انسانی والاتر و باشکوه‌تر خواهد ساخت. رؤیا برخلاف خیالبافی با نوعی عقلانیت آرمانی همراه است، هدفمند است و با امید، اراده و جسارت پیوند خورده است. شاید بتوان گفت رؤیاپردازی کنشی است منحصر به انسان‌های بالغ و خیالبافی، منحصر به کودکانگی. اما آیا انسان ایرانی به قدر کافی در رؤیاپردازی، بالغ و ورزیده شده است؟ آیا ما هیچگاه مجالی برای پروراندن تخیل خلاق، ترسیم تصویری آرمانی و جمعی از آینده در رؤیایی بخصوص را پیدا کرده‌ایم؟ آیا بلد شده‌ایم سقفی برای رؤیا نداشته باشیم تا جسارت در رؤیاپردازی، ما را در دستیابی به آن رؤیا نیز جسور کند؟

بگذارید به جای چپستی رؤیای ایرانی، پرسشی جدی‌تر طرح کنیم و از «امکان پروردن رؤیای ایرانی» بپرسیم. پیش از آن اما باید پرسید چه چیز امکان رؤیاپردازی را فراهم می‌کند، به آن جهت می‌دهد و سقف رؤیای هر فرد را در تخیل او علامت می‌زند؟ باز نویسی کنیم: چه چیز به افراد جسارت رؤیاپردازی می‌دهد؟ و چه چیز آن جسارت را از آنها می‌گیرد و حدگذاری می‌کند؟ اینجاست که

باید از «مکانیسم‌های کنترل رؤیا/تخیل» همچون مکانیسم‌های کنترل عبور و مرور یا کنترل جمعیت سخن گفت و پای سیاست‌ها، نهادهای آموزشی، رسانه‌های جمعی، فرهنگ، سنت‌های تربیتی و... را وسط کشید و نقش آنها در حدگذاری بر تخیل افراد و دستکاری/مداخله در رؤیای یک جامعه را تحلیل کرد. آیا رؤیای ایرانی - اگر قائل به چنین رؤیای واحدی باشیم و فارغ از اینکه آن رؤیا چه باشد- همچون رؤیای امریکایی، امکانات حقیقی/حقوقی و جسارت فردی/اجتماعی کافی برای تحقق شدن را داشته یا دارد؟ آنجا که پای جسارت و امکانات به میان می‌آید آیا انسان ایرانی در شلیک مسلسل وار بحران‌ها امکان برکندن و برگشیده شدن از نازل‌ترین سطح نیازها به سمت رؤیاپردازانه‌ترین آنها را داشته یا دارد؟ و آیا اصلاً جسارت چنان برکشیدنی را آموخته و در خود نهادینه کرده است؟

باید اعتراف کرد رؤیای ایرانی - همچون خود او- رؤیایی پاره‌پاره است. ما نه تنها در تبدیل خیالبافی به رؤیایی رهایی‌بخش ناتوانیم، نه تنها

خلاقیت در رؤیاپردازی و نیز جسارت محقق کردن آن را آنچنان که لازمه زندگی است بدرستی نیاموخته‌ایم، که در تبدیل رؤیای فردی به رؤیای جمعی نیز نابلد و شکست خورده مانده‌ایم. ناتوانی در تبدیل خیالبافی به رؤیا، یعنی ناتوانی از ترسیم تصویری آرمانی از خود و آینده حتی در تخیل. یعنی ناتوانی در یافتن نسبتی معنادار میان اکنون و آنچه که تمنای آن را داریم و نیز پیوند زدن آن با مفاهیمی کلیدی چون امید، اراده و آینده. از سوی دیگر، رؤیای «جمعی» یعنی «توافق» بر سر یک ایده یا ایده آل. آنجا که پای جمع به میان می‌آید، پای مذاکره و گفت‌وگو برای توافق کردن بر سر یک گزینه/آینده نیز به میان آمده است. توافق جمعی بر سر یک رؤیا، توافق بر سر یک «آینده» و یک «فردا»ست. آینده‌ای که همه در آن بازتابی از رؤیای خود را ببینند. رؤیای ایرانی اما بار دیگر در چنین لحظه‌ای است که پاره‌پاره می‌شود. در لحظه‌ای که قرار است انسان ایرانی بر سر آینده برای رسیدن به «توافق»ی جمعی به «گفت‌وگو» بنشیند و رؤیای ایرانی، اسلامی، سکولار و... را در یک نقطه مشترک کند، رؤیای جمعی او فرومی‌پاشد و از دست می‌رود. او در کنار همه آن چیزهای دیگر، «گفت‌وگو» و تمرین «مدارا» با دیگری را نیاموخته‌ست. در رؤیای او، دیگری و رؤیای دیگری جایی ندارند.

واقعیت این است که آنچه در لحظه اکنون شاهدیم، چشم‌اندازی است از استقرار خرده رؤیاهای گروهی/قومی/جناحی و فردی به جای رؤیای کلان و جمعی ایرانی. خرده رؤیا هنوز چیزی از خیالبافی‌های نابالغ را در خود دارد. خودخواه است، در کنش/واکنشی کودکانه پا بر زمین می‌کوبد و در همان حال که فقط یک چیز را «می‌خواهد»، دیگری و دیگر چیزها را «نمی‌خواهد». رؤیای او با رؤیای دیگری آشتی نمی‌کند و از همین روست که توافقی بر سر یک رؤیای جمعی به دست نمی‌آید. چشم‌انداز امروز رؤیای ایرانی، تصویری از نبرد سهمگین خرده رؤیاهاست. نبردی که جنگجویانش در هر لحظه، خشونت هیستریک را به جای مدارا مستقر می‌کنند و گویی نخستین رؤیایشان، انهدام رؤیای دیگری‌ست.

*پی‌نوشت: ناگفته پیداست که منظور از رؤیایار متن، آن گونه رؤیاهایی است که در خیالبافی‌های زمان بیداری به آنها به مثابه تجسمی دلخواه از آینده سروشکل می‌دهیم.



آیا انسان ایرانی به قدر کافی در رؤیاپردازی، بالغ و ورزیده شده است؟ آیا ما هیچگاه مجالی برای پروراندن تخیل خلاق، ترسیم تصویری آرمانی و جمعی از آینده در رؤیایی بخصوص را پیدا کرده‌ایم؟ آیا بلد شده‌ایم سقفی برای رؤیا نداشته باشیم تا جسارت در رؤیاپردازی، ما را در دستیابی به آن رؤیا نیز جسور کند؟